

■ نوشته: روانشاد دکتر حمید عنایت

اهمیت شناخت ارزش‌های فرهنگی رانادیده گرفته‌ایم

■ پیشگفتار: دکتر فرهنگ رجائی

■ پیشگفتار:

□ در مردادماه سال ۱۳۶۱ (ه.ش) فرهنگ ایران یکی از فرزندان خلف خویش را از دست داد. این فرزند خلف شادروان حمید عنایت بود.^(۱) چاپ مجلد مقاله «اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را ندیده گرفته‌ایم» از دو جهت مهم است.^(۲) یکی آن که با ذهن مشغولی و بحث روز در ایران، یعنی «تهاجم فرهنگی» کاملاً مناسبت دارد. در واقع توصیه نویسنده برای شناخت انتقادی ارزشهای فرهنگی خودی یکی از ابزارهای اساسی مقابله با هر تهاجم یا خطری است. گذشته از آن، در مناسبات بین‌المللی آینده یا در دوره آنچه به غلط «نظم نوین جهانی» خوانده می‌شود و به درست باید فرصت نوین جهانی نام گیرد، آنچه مهم است برخورد تمدنهاست. به زبان ساموئل هانتینگتون «رویارویی تمدن‌ها بر سیاست جهانی سایه خواهد افکند. خطوط گسل میان تمدن‌ها، در آینده خطوط نبرد خواهد بود. برخورد تمدن‌ها آخرین مرحله از سیر تکاملی برخورد در جهان نورا تشکیل خواهد داد.»^(۳) در این روابط جدید، تمدن و عرصه تمدنی‌ای می‌تواند میداندار و بازیگر برجسته باشد که یک صورت‌پردازی دقیق و انتقادی از میراث بومی خویش کرده باشد. بداند کجا ایستاده است و با کدام سلاح فرهنگی می‌خواهد به جلو برود. مقاله شادروان عنایت این مهم را از پیش تشخیص داده، شناسایی کرده و بر این اساس توصیه‌های کارآمدی ارائه نموده است.

دلیل دیگر برای چاپ دوباره مقاله، آن است که به این بهانه، یادی از بزرگان علمی و فرهنگی خویش کرده باشیم، که این خود نوعی صورت‌پردازی از میراث گذشته است. زندگی علمی حمید عنایت مصداقی از توصیه‌اش در این مقاله است. او آینده فرهنگ ایران را در شناخت فرهنگ و تمدن جدید (غربی) و فهم صحیح میراث گذشته می‌دانست. به همین دلیل، پس از بازگشت به ایران به این مهم پرداخت. عنایت با اصرارز رتبه اول در رشته علوم سیاسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و مدارج فوق لیسانس و دکتری را در همان رشته در مدرسه اقتصاد

و علوم سیاسی دانشگاه لندن طی کرد. وی پس از یکسال تدریس در دانشگاه خارطوم (در سودان)، در سال ۱۳۴۵ به ایران بازگشت و تا سال ۱۳۵۸ در مقام استاد و (در دو دوره) رئیس گروه علوم سیاسی به تدریس و تحقیق اشتغال داشت. سپس به انگلستان رفت و در دانشگاه اکسفورد به تدریس پرداخت. ولی، متأسفانه، در اوج شکوفایی و آمادگی برای آفرینش دیگر آثار علمی مهم و «ماندنی»، بر اثر سکت قلبی روی در نقاب خاک کشید.

کارهای علمی او، همانطور که یادآور شدیم، به دو حوزه اختصاص دارد. یکی شناخت و بهتر بگوئیم شناساندن دقیق غرب از طریق فلسفه و فلسفه سیاسی آن حوزه تمدنی، و دیگری خودشناسی از راه تحقیق و تتبع در اندیشه و اندیشه سیاسی ایران و اسلام. در زمینه حوزه اول عنایت سه نوع اثر از خود بجا گذاشته است.

۱- ترجمه آثار کلاسیک غربی به فارسی، مانند «سیاست ارسطو»^(۴). «عقل در تاریخ» هگل^(۵). «خدایگان و بنده» هگل.^(۶) «تاریخ طبیعی دین» دیوید هیوم.^(۷) و «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» کانت^(۸).
۲. ترجمه آثاری که مغربیان درباره خود تالیف کرده‌اند، مانند «فلسفه هگل» و ت. استیسی^(۹). «لوی استراس» ادموند لیچ^(۱۰). و «مارکوزه» الستر مک‌اینتایر^(۱۱)؛

۳. نوشته‌هایی که خود درباره غرب دارد، که صرفنظر از مقالات متعدد می‌توان از کتاب «بنیاد اندیشه سیاسی در غرب»^(۱۲) یاد کرد. گویا مجلد دوم نیز تالیف شده، اما تاکنون به زیور چاپ آراسته نگردیده است. مرحوم عنایت در جلد اول وعده آن را داده و در مصاحبه با مجله «کتاب امروز» نیز اینچنین گفته بود: «جلد دومش را هم تهیه کرده‌ام. ولی جلد اول هر چند شماره ثبت کتابخانه ملی را هم داشت دچار ماجرای شد که مرا از چاپ جلد دوم دلسرد کرد.»^(۱۳)
در زمینه صورت‌پردازی از میراث ملی ایرانی اسلامی می‌توان به آثار زیر که همه تالیف است اشاره کرد:

«اسلام و سوسیالیسم در مصر»^(۱۴)، «شش گفتار

درباره دین و جامعه»^(۱۵)، «سیری در اندیشه سیاسی غرب»^(۱۶)، «اندیشه سیاسی اخوان‌الصفا»^(۱۷)، «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»^(۱۸) و بالاخره کتابی که در دست تالیف داشته، با عنوان «تجلیل تاریخ بیداری ملی در ایران».

گویا هدف این کتاب آن بوده است که «زمینه پیوند تفکر، فرهنگ و ساخت اجتماعی در تکوین آگاهی سیاسی در ایران» را شناسایی کرده و به بحث بگذارد.^(۱۹)

البته فهرست بالا تنها منتخبی از آثار شادروان عنایت است. مقالات او متعدد و در زمینه‌های مختلف می‌باشد که در مطبوعات ایران پراکنده است. او حتی در زمینه ادبیات و درباره موسیقی‌دانان نیز آثاری از خود بجا گذاشته است.^(۲۰) سیاهه کاملی از آثار او به مقالی مستقل نیازمند است، بویژه که برخی از آثار او مانند آنچه در کلاسهای درسی پربارش ارائه کرده، اصولاً در جایی جز قلب و جان دانشجویانش ثبت نشده است. از طرفی، چگونه می‌توان کیفیت هنر نویسندگی و ترجمه فاخر اما بی‌تکلف او را فهرست کرد؟ در واقع آثار او خواه به صورت تالیف، خواه ترجمه، خواه مقاله، خواه نقد و بررسی، خواه تدریس، و خواه تحقیق همه نمونه سرمشقی و اسوه است. او را باید در زمره الگوسازان و گره‌گذاران دانست و قدردانی کرد. مقاله‌ای که در زیر می‌آید مؤید چنین توصیفی است. روانشاد و یادش گرامی باد.

■ یادداشتها و منابع:

۱. شرح زندگی حمید عنایت را، از زبان خودش، در مصاحبه مهمی با ایشان، که در «کتاب امروز» (شماره ۲، اسفند ۱۳۵۰، صص ۲-۱۴) درج شده است، می‌توان مطالعه کرد. همچنین می‌توان به مقالات آقایان دکتر جواد شیخ‌الاسلامی و کریم امامی که برای یادبود ایشان نوشته شده است مراجعه نمود؛ «آینده» (سال هشتم، شماره هفت، مهر ۱۳۶۱).

۲. این مقاله ابتدا در مطبوعات و سپس در مجموعه مقالاتی از ایشان به چاپ رسید، که کتابشناسی آنها شرح زیر است:

حمید عنایت، «اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را ندیده گرفته‌ایم»، فرهنگ و زندگی، شماره ۹ (مهرماه ۱۳۵۱)، صص ۱۳-۱۷ و ۲۷؛

□ علت کوتاهی مادر شناخت انتقادی غرب، تنها بخل معنوی یا آسان جوئی و تنبلی فکری نیست، بلکه بی گمان ریشه اصلی آن، همچون نارسائی های دیگر معنوی ما، در خصوصیات تاریخ اجتماعی ماست، به ویژه در نیرومندی خوی تقلید و تسلیم و ناتوانی ذوق نقد و اجتهاد.

□ تکنولوژی، بسیاری از عواقب اجتماعی خود همچون سستی روابط خویشاوندی و رواج نیاز کاذب به مصرف و وسواس افزایش و گسترش کمی و ارج یافتن تخصص فنی و جز آن را با تأثیراتی که بر ارزشهای فرهنگی دارند، بر جوامع مسلمان تحمیل کرد. بدین سان، تقلید از غرب تنها به زمینه علم و فن محصور نماند بلکه دامنگیر فرهنگ ما نیز شد.

به یقین نود و نه درصد متون اساسی ادبی و فلسفی و علمی اروپائی به زبان فارسی در نیامده و آنچه بیشتر با سوادان و روشنفکران ما از غرب می دانند، یا بر اساس کتابهای دست دومی است که در تفسیر و توضیح و حاشیه نویسی بر آن متون نوشته و ترجمه شده است و یا از روی روایت فرنگ دیدگانی ظاهر بین و خرده نگر. از گروه اندکی نیز که اندیشه غربی را درست دریافته اند فقط تنی چند همت کرده اند که دانسته های خود را به شکلی مفهوم در دسترس اهل سواد ما بگذارند.

ولی علت این کوتاهی در شناخت انتقادی غرب تنها بخل معنوی یا آسان جوئی و تنبلی فکری نیست بلکه بی گمان ریشه اصلی آن، همچون نارسائیهای دیگر معنوی ما، در خصوصیات تاریخ اجتماعی ماست، به ویژه در نیرومندی خوی تقلید و تسلیم و ناتوانی ذوق نقد و اجتهاد. وانگهی غرب خود نیز در تشویق ما به فروماندن در این نادانی دست داشته، چنانکه هرگاه از روی عمد و اختیار در پی آگاهانیدن ما از فرهنگ خویش بوده، تنگ مایه ترین آثار مزدوران دستگاههای تبلیغی اش را برای ما به ارمغان فرستاده است. علت دیگر بیگمان آن است که فرهنگ و تمدن غربی اگرچه از صد و پنجاه سال پیش به این سو خواستاران و آوازه گرانی، از میرزا صالح شیرازی تا تقی زاده، در ایران داشته است لیکن در واقع امر، نفوذ آن به جامعه ما تا حد زیادی بیرون از اراده و اختیارمان روی داد و نتیجه قهری هجوم استعمار غربی به خاورزمین بود. با آنکه بر اثر این هجوم، برخلاف بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقائی، به اسارت مستقیم غرب در نیامدیم ولی مانند آنها اسیر فرهنگ و تمدن غربی شدیم. اما در حالی که یکی از افتخارات ملی ما در سراسر تاریخ آن بوده است که اقوامی را که به ضرب شمشیر بر ما چیره شدند به اعجاز فرهنگ کهنسال و برتر خود مغلوب خویش کردیم، [این بار چنان معجزی از ما سر نزد زیرا به میراث فکری خود بی ایمان شده بودیم. بی ایمانی به خویشتن، احساس افتادگی و زبونی

□ اهمیت شناخت ارزش های فرهنگی را نادیده گرفته ایم

■ آینده فرهنگ ایران، به معنای مجموعه اندیشه ها و هنجارهایی که رفتار اعضای جامعه ما را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می کند، به سه عامل وابسته است: نخست نفوذ فرهنگ و تمدن غربی، دوم میراث فرهنگ ملی و سوم روش ما در چگونگی بهره مندی از این دو. در این میان، پرتوان تر و ژور و آرت تر از همه، نفوذ فرهنگ و تمدن غربی است زیرا نه تنها با سازوبرگ و نیروی شگرف فنی و صناعی خود می تواند در همه زمینه های زندگی ما رخنه کند، بلکه شیوه اندیشه و داوری و پسند ما درباره بسیاری از مسائل این روزگار، [خواه و ناخواه]، از تمدن غرب اثر پذیرفته است. اینک بیش از یک قرن است که افسون فرهنگ و تمدن غرب بر ما کارگر افتاده است.

یکچند بی برده به فرنگی مآبی می بالیدیم و اکنون هم، [اگرچه لاف پیکار با «غرب زدگی» می زنیم، روز به روز پیوندهای فرهنگی مان با غرب استوارتر می شود. با آنکه مدعی هستیم که از زمان انقلاب مشروطه به بعد شعور و غیرت ملی خود را بازیافته ایم لیکن هنوز بسیاری از مورخان ما تاریخ ایران را از دیدگاه غربیان می نگرند و می نویسند. در نتیجه، حتی عزم ما به اینکه از میراث فرهنگی خویش چه عناصری را نگهداریم و کدام را به دور بریزیم و نیز در برابر غرب چه روشی در پیش گیریم در بیشتر موارد خود تابع معیارهائی است که در سنجش سود و زیان کارها از غرب گرفته ایم.

ولی گفتن اینهمه بدان معنی نیست که آگاهانه به پیشباز فرهنگ و تمدن غرب رفته ایم و یا در خوب و بد معیارهائی که از غرب گرفته ایم درست اندیشیده ایم. ما اصلاً غرب را هنوز درست نشناخته ایم و از آن مهمتر ارزشهای فرهنگی غرب را بر محک نیازهای جامعه خود نقد نکرده ایم. هنوز

حمید عنایت، «اهمیت شناخت انتقادی ارزشهای فرهنگی را ندیده گرفته ایم»، شش گفتار درباره دین و جامعه. (تهران: انتشارات موج، ۱۳۵۲) صص ۵۹-۶۷.

۳. ساموئل هانتینگتون. «ریواریوی تمدن ها». «اطلاعات سیاسی و اقتصادی»، سال هفتم، شماره نهم و دهم (شماره مسلسل ۶۹-۷۰) (خرداد و تیر ۱۳۷۲)، ص ۵.

۴. ارسطو. سیاست. ترجمه حمید عنایت. تهران: جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

۵. گئورگ ویلهلم هگل. عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۶.

۶. گئورگ ویلهلم هگل. خدایگان و بنده. با تفسیر الکساندر کوزو، ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲.

۷. دیوید هیوم. تاریخ طبیعی دین. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.

۸. اماونل کانت. بنیاد ما بعدالطبیعه اخلاق. ترجمه حمید عنایت و علی قیصری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.

۹. و.ت. استیس. فلسفه هگل. ترجمه حمید عنایت. تهران: جیبی، ۲ جلد، ۱۳۴۷.

۱۰. ادومند لیچ لوی استراوس. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۰. منظور، کلاذ لوی اشتروس، انسانشناس فرانسوی و از بنیادگذاران مکتب ساختارگرایی است و نباید از لئو استراوس فیلسوف سیاسی آلمانی تبار آمریکایی یکی تلقی گردد.

۱۱. السدر مک اینتایر. مارکوزه. ترجمه حمید عنایت.

۱۲. بنیاد اندیشه سیاسی در غرب. تهران: دانشگاه، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

۱۳. قبلا یاد شده، ص ۶.

۱۴. اسلام و سوسیالیسم در مصر. تهران: موج، ۱۳۵۰.

۱۵. شش گفتار درباره دین و جامعه. تهران: موج، ۱۳۵۲.

۱۶. سیری در اندیشه سیاسی غرب. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

۱۷. «اندیشه سیاسی اخوان الصفا»، به انگلیسی با کتابشناسی زیر:

Hamid Enayat, «An Outline Of the Political Philosophy Of the Rasail of Ikhwan al-Safa» in *Ismâ'ili Contributions to Islamic Culture*, Edited by S. H. Nasr (Tehran: The Imperial Academy of Philosophy of Iran, 1398/1977), pp. 25-49.

۱۸. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲. این اثر به انگلیسی فاخری نوشته شده و تنها چند ماه قبل از فوت عنایت به بازار آمد. برپایه بررسیهایی که توسط اهل فن به عمل آمده، این کتاب جزء بهترین کتابها درباره اندیشه سیاسی اسلام شناخته می شود. کتابشناسی متن اصلی به شرح زیر است:

Hamid Enayat. *Modern Islamic Political Thought*. (Austin: the University of Texas Press, 1982).

۱۹. به نقل از بیانیه تاسیس «بنیاد یادبود حمید عنایت برای پژوهشهای ایرانی». (تزد نگارنده موجود است). این بنیاد در دانشگاه آکسفورد ایجاد شده است و هر سال يك سخنرانی به یادبود آن روانشاد ایراد می گردد. مقرر است که سخنرانها يك سال در مقوله ای مربوط به ایران ایراد شود و يك سال در مورد حوزه ای از معارف اسلامی.

۲۰. مثلا می توان به آثار زیر اشاره کرد: گی دومویاسان. پاپای سیمون. تهران: حکمت، ۱۳۳۳؛ رومن رولان. سه آهنگساز. (تهران: صفیلیشاه، ۱۳۳۴؛ و مقالاتی درباره نقاشی ژاپنی در مجله سخن.

بدینسان،^[۱] بیشتر کسانی که مسئولیت و مایه نقد رابطه معنوی ما را با غرب داشته‌اند به بهانه‌ای و اعلتی از این وظیفه تن زده‌اند. پیکار با «غرب زدگی» به معنای فرهنگی آن که در ظرف ده ساله اخیر هم میان روشنفکران و هم دولتیان شعار دهان پرکنی بوده خود وسیله‌ای برای توجیه این قصور و مزید بر علت شده است، زیرا در مواردی به عذر آن، هر گونه کوششی را برای شناختن یا شناساندن غرب، به نام جلوه‌ای از غرب زدگی، محکوم می‌کنند. ولی هیچ معلوم نیست که پیکار با «غرب زدگی» اصلاً به چه معنی است؟ آیا مراد از آن پیشگیری از هر گونه نفوذ معنوی غرب است، یا بازگشت به فرهنگ باستانی و سنتی ایران یا سازگار کردن این نفوذ با خصوصیات و نیازهای اجتماعی ما؟ تا زمانی که پاسخ این پرسش روشن نشده است دست کم باید پذیرفت که اگر ما برآستی نفوذ معنوی غرب را خطری برای قومیت خود می‌شماریم مهمترین شرط توفیق در مقابله با این نفوذ آن است که فرهنگ و تمدن غرب را درست بشناسیم و گرنه با دشمنی ناشناخته سر جنگ داریم.

تا هنگامی که این شرط را برنیاورده‌ایم،^[۱] در آنچه از غرب می‌پذیریم،^[۱] توانائی هیچگونه تمیز و انتخاب نخواهیم داشت. ولی آیا ما برآستی در پذیرش مظاهر فرهنگی غرب تا چه اندازه توانائی انتخاب داریم؟ آیا می‌توانیم به دلخواه و مصلحت دید خود پاره‌ای از این مظاهر را بپذیریم و پاره‌ای دیگر را دور بریزیم؟ يك قرن پیش برخی از رهبران سیاسی و روحانی مسلمانان از جمله سید جمال‌الدین اسدآبادی به پیروانشان اندرز می‌دادند که علم و صنعت فرنگی را بپذیرند ولی از فکر و فلسفه فرنگی بر حذر باشند، یعنی برای بهبود زندگی مادی خویش از غرب یاری بگیرند ولی زندگی معنوی خود را از تأثیر آن بر کنار دارند. در عمل، جدا کردن فرهنگ غربی از علم و صنعت یا تکنولوژی غرب به این سادگی نبوده است. زیرا وقتی بسیاری از ملت‌های مسلمان راه نوسازی صنعتی و فنی را به تقلید از غرب پیش گرفتند، کم کم ناگزیر شدند که سازمانها و نهادهای اجتماعی و سیاسی خود را متناسب با آنها تغییر دهند و این تغییر متضمن آن بود که ضرورت وضع قوانین عرفی را در برابر قوانین شرعی بپذیرند. وضع قوانین تازه که باز اغلب رونوشت قوانین اروپائی بود نه تنها میبانی حکومت شریعت را بر نظام اجتماعی سست کرد و در مواردی به تدریج از میان برد بلکه همه میزانهای کهن اندیشه مسلمانان را به خطر انداخت. بدینسان جوامع مسلمان که تا پیش از ورود تکنولوژی با همه عیبهایشان دست کم از لحاظ نظام ارزشهای اجتماعی از یکپارچگی و وحدتی برخوردار بودند دچار تفرقه گشتند و به دو جبهه کهنه پرستان و تجدید خواهان تقسیم شدند. در این کشاکش، حتی کهنه پرستان با همه اصراری که در حفظ میزانهای ارزشهای کهنه فکری داشتند برای

□ در حالی که یکی از افتخارات ملی ما در سراسر تاریخ آن بوده است که اقوامی را که به ضرب شمشیر بر ما چیره شدند به اعجاز فرهنگ کهنسال و برتر خود مغلوب خویش کردیم، در برابر فرهنگ و تمدن غربی چنان معجزی از ما سر نزد زیرا به میراث فکری خود بی‌ایمان شده بودیم.

□ بی‌ایمانی به خویشتن، احساس افتادگی و زبونی ما را در برابر غرب به «عقدۀ فروتری» مبدل کرد و گرفتاری به این عقدۀ، ما را در تفکر انتقادی ناتوان تر گرداند.

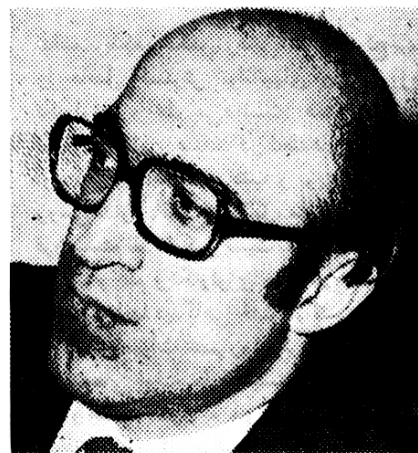
□ پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی، باید درباره ضرورت عقلی نیازمندی خود به آن بیندیشیم و هنگامی که ضرورت آن محرز شد، با آگاهی از ماهیت و علت وجودی آن مفهوم، خود را از تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته‌اش در منظومۀ فکری خاص غرب ایمن داریم. اقتباسی که حاصل چنین سنجش و نقدی باشد، نشان از اندیشه ما دارد.

خطیرتر و عاجل‌تر می‌دانستند و اگر هم در شناخت غرب کوششی می‌کردند بیشتر به جنبه‌های سیاسی نفوذ غرب مربوط می‌شد. پس در نظر ایشان هر گونه تحقیق در کتبه فکر و ادب و فلسفه اروپائی چون از مسائل حاد روزانه دور می‌نمود گریزی گناهکارانه از مسئولیت ملی یا انسانی به «برج عاج» تجربدهای روشنفکرانه بود. به همین دلایل یکی از تفاوت‌های مهم وضع ما از وضع کشورهایی چون هند و ژاپن آن است که در حالی که روشنفکران آن کشورها دست کم از هفتاد سال پیش به نقد رابطه معنوی خود با غرب (در عمقی بیشتر از آنچه در خور مشاجرات عادی سیاسی است) پرداختند، نزد ما بحث انتقادی از نفوذ غرب در اندیشه ایرانی هیچگاه تا پیش از انتشار «غریزگی» آل احمد به جد آغاز نشد.

گروهی از نویسندگان و متفکران ما نیز بوده‌اند که همچون ذبیح بهروز و هوروداد در زمینه واکنش جامعه ایرانی در برابر فرهنگ غرب به مسائل سیاسی و اجتماعی چندان نظر نداشته‌اند، ولی چون بیشتر به فرهنگ و زبان ملی دل بسته بوده‌اند،^[۱] حفظ اصالت آنها را شرط اصلی جلوگیری از تسلط فرهنگ غربی بر روح ایرانی دانسته‌اند. ولی اینان نیز چون مهمترین و زیان‌آورترین عنصر بیگانه را در فرهنگ ما نتیجه تأثیر «تازیان» دانسته‌اند بیشتر کوشش و همت خود را به بیراستن زبان و فرهنگ ایرانی از نفوذ عرب یا اثبات برتری ایرانی بر عرب گماشته‌اند و اگر گاهگاه به غرب اشاره‌ای کرده‌اند به قصد رسوا کردن تقلب‌های خاور شناسان در تاریخ ایران بوده است.

ما را در برابر غرب به «عقدۀ فروتری» مبدل کرد و گرفتاری به این عقدۀ،^[۱] ما را در تفکر انتقادی ناتوان تر گرداند.

بدتر از همه آنکه روشنفکران وابسته به جریانهای فکری گوناگون که در نیم قرن اخیر در برابر غرب جبهه گرفته‌اند هر چند در بیدار کردن وجدان سیاسی مردم ایران و رسوا کردن تباهاکاری‌های استعمار سهمی بسزا داشته‌اند خود در گسترش شیوه‌های سطحی و قالبی فکر اروپائی در ایران مؤثر بوده‌اند. زیرا اگر در میدان سیاست به جنگ غرب می‌رفتند در میدان فرهنگ مرید و مقلد غرب بودند. بدین سبب، هم کسانی که در برابر هجوم غرب به ناسیونالیسم پناهنده شدند و هم کسانی که انتقاد مارکسیسم از سرمایه داری غرب دستاویز حملاتشان بر غرب است و هم آنانکه اعتراضهای اخلاقی یا شبه عرفانی برخی از متفکران معاصر غربی را به تمدن مادی اروپائی رهنمود خویش ساخته‌اند، همگی به نحوی سخنان خود متفکران غربی را از ولتر و منتسکیو و روسو گرفته تا مارکس و نیچه و اشننگلر و توین بی و هیدگر در بدگونی از غرب باز گفته‌اند، ولی در این بازگویی کمتر از اندیشه خویش مایه گذاشته‌اند و نیز کمتر به زمینه اجتماعی و تاریخی آن سخنان توجه کرده‌اند. به علاوه تا چندی پیش بیشتر این روشنفکران به اقتضای رسالتی که برای خود می‌شناختند مسائل روزانه سیاسی را از هر نوع اشتغال ذهنی دیگر



آنکه بهتر از عهدهٔ مقابله با تجدد خواهان بر آیند مجبور شدند که بطور ضمنی معتقدات دیرین خود را با اوضاع تازه سازگار کنند. در عین حال، [،] تکنولوژی، اگرچه پیشرفت کند و محدودی داشت، بسیاری از عواقب اجتماعی خود همچون سستی روابط خویشاوندی و رواج نیاز کاذب به مصرف و وسواس افزایش و گسترش کمی و ارج یافتن تخصص فنی و جز آن را با تأثیراتی که بر ارزشهای فرهنگی دارند، بر این جوامع تحمیل می کرد. بدین گونه تقلید از غرب تنها به زمینه علم و فن محصور نماند بلکه دامنگیر فرهنگ ما نیز شد.

ولی اینهمه بدان معنی نیست که تکنولوژی را به هیچ رو از فرهنگ جدا نمی توان کرد و پذیرش تکنولوژی در همه حال پدیده های فرهنگ غربی را به دنبال خود می کشد. تکنولوژی می تواند در نفس خود پدیده ای خنثی و فارغ از رنگ تعلق شرقی و غربی باشد. فقط چگونگی هدفها و رابطه تکنولوژی با محیط انسانی و نیز با تصور جامعه از غایت زندگی انسانی است که آن را به قالب انواع گوناگون ملی و مسلکی در می آورد. البته تکنولوژی در هر حال، خواه خنثی و خواه وابسته، پاره ای عواقب فرهنگی و اجتماعی جبری دارد ولی جبر این عواقب نیز مانند جبر قوانین علمی فقط تا زمانی که بر ما شناخته نشده باشد کور است و خود را بر ما تحمیل می کند و حال آنکه با آگاهی و دخالت هوشیارانه می توانیم چگونگی آنها را به سود خود دگرگون کنیم. به همینسان، [،] بر خلاف احتمال عقلی نیست که ما بتوانیم تکنولوژی غربی را به کار خود بگیریم و در عین حال پاره ای از ارزشهای انسانی دیرین خود چون مهر همبستگی خویشاوندی و ارجمندی فضائل معنوی و عرفانی را در احراز شادی فردی پایدار نگهداریم. خطای نوآوران بیشتر کشورهای مسلمان همین بود که حتی شیوه های برخورداری از تکنولوژی را خنثی می پنداشتند و از عواقب اجتماعی و فرهنگی آنها بیخبر بودند و حال آنکه اگر این شیوه ها را نه از روی بی خبری و ناچاری بلکه [با] آگاهی و ضرورت عقلی بر می گزیدند و نهادها و سازمانهای ملازم آنها را نه از سر تقلید بلکه بر اساس شناخت نیازهای واقعی خویش بنیاد می کردند و در پاره

□ تکنولوژی در هر حال، خواه خنثی و خواه وابسته، پاره ای عواقب فرهنگی و اجتماعی جبری دارد ولی جبر این عواقب نیز مانند جبر قوانین علمی فقط تا زمانی که بر ما شناخته نشده باشد کور است و خود را بر ما تحمیل می کند؛ با آگاهی و دخالت هوشیارانه می توان چگونگی آنها را به سود خود دگرگون کرد.

□ توانائی اقتباس سنجیده و درست از مفاهیم غربی هنگامی برای ما دست می دهد که علاوه بر شناخت انتقادی غرب، به ارزشهای فرهنگی خود ایمان بیاوریم و این ایمان را با گزافه گویی درباره تاریخ گذشته نمی توان به دست آورد بلکه تنها با نقد میراث فرهنگی خود می توانیم ارزشهایی را که هنوز در جهان به کار می آید باز شناسیم.

□ ما اصلاً غرب را هنوز درست نشناخته ایم و از آن مهمتر ارزش های فرهنگی غرب را بر محك نیازهای جامعه خود نقد نکرده ایم.

فرهنگ ما صدمه می زند و فرهنگی که از این امتیاز محروم بماند محکوم به نابودی است. ولی چاره پیشگیری از این زیان آن نیست که به آرزوی استقلال فرهنگی مطلق [،] راه هر گونه نفوذ فرهنگ غربی را به جامعه خود ببندیم، زیرا چنین استقلال در جهان امروز نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه چاره اش این است که آنچه را از فرهنگ غربی می گیریم با خصوصیات تاریخ و جامعه خود سازگار کنیم و مهر و نشان خاص خود را به روی آن بزنیم. معنی مهر و نشان خاص ایرانی زدن هم آن نیست که محتوای مفاهیم فرهنگی را از غرب بگیریم و فقط ظاهر آن را «وطنی» کنیم [،]. بلکه غرض این است که پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی [،] در باره ضرورت عقلی نیازمندی خود به آن ببندیم و وقتی ضرورت آن را محرز کردیم با آگاهی از ماهیت و علت وجودی آن مفهوم، خود را از تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته اش در منظومه فکری خاص غرب ایمن داریم. اقتباسی که حاصل چنین سنجش و نقدی باشد [،] نشان از اندیشه ما دارد [،]. ولی توانائی این اقتباس هنگامی برای ما دست میدهد که علاوه بر شناخت انتقادی غرب به ارزشهای اساسی فرهنگی خود ایمان بیاوریم. این ایمان را با گزافه گویی در باره تاریخ گذشته نمی توان به دست آورد و تنها با نقد میراث فرهنگی خود می توانیم آن ارزشهایی را که هنوز در جهان به کار می آید باز شناسیم.

مقصود و فایدهٔ تکنولوژی اندکی می اندیشیدند، جوامع آنها از بسیاری از زبانهای فرهنگی تکنولوژی ناقص ایمن می ماند.

و اما مسألهٔ اقتباس فرهنگی پیچیده تر از اقتباس تکنولوژی است. زیر آنچه آزادی عمل و فرصت انتخاب را در این مورد برای جامعهٔ اقتباس

کننده محدودتر میکند ماهیت خود فرهنگ به عنوان یک پدیده اجتماعی است. اگر اشاره ما در آغاز این گفتار درست باشد [،] که فرهنگ مجموعه ای از اندیشه ها و هنجارهایی است که

رفتار خاص افراد یک جامعه را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می کند [،] باید معتقد شویم که هر نظام فرهنگی محصول نیازها و خوی و منش افراد محیط خاص خویش است و بر خلاف تکنولوژی

هیچگاه نمی تواند از علانی قومی و سرزمینی برکنار باشد. به علاوه مانند آنچه هم اکنون در پاره رابطه فرهنگ و تکنولوژی گفتیم عناصر اساسی هر نظام فرهنگی نیز گاه چنان به یکدیگر در آمیخته و پیوسته اند که اگر جامعه بیگانه ای یکی از آنها را اقتباس کند، منطقاً به اقتباس عناصر دیگر پیوسته به آن ناگزیر می شود.

با توجه به این دو خصلت نظام فرهنگی (یعنی اختصاصی بودن آن و همبستگی اجزاء اساسی آن به یکدیگر) اقتباس از فرهنگ بیگانه این زیان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزشهای بیگانه را ناخواسته در پی هم می گشاید [،] به هويت یگانه